گفت‌وگوی «جوان» با فرزند شهید علی بیات
که همراه یکی از پسرانش در بمباران دشمن امریکایی-صهیونیستی به شهادت رسیدند

برادرم عشق به شهادت را از بابا به ارث برده بود

شهید علی بیات نفر سمت چپ و شهید حسن بیات

■ پارسا سوری

۱۰ اسفند سال گذشته وقتی شهید حسن بیات، از نیروهای فراجا، می‌خواست به محل خدمتش در شهرستان پیرانشهر برود، پدرش شـهید علی بیات اصرار می‌کنـد او را تا محل خدمتش همراهی کند. به اصرار پدر، هر دو با هم به سـمت پیرانشهر حرکت می‌کنند، اما رفتن آنها دیگر بازگشتی نداشت و هر دو در روز ۱۲ اسفند ماه در بمباران خانه‌های سازمانی فراجا در پیرانشهر به شهادت می‌رسند. در نتیجه این بمباران کور، تعدادی از مأموران انتظامی به همراه خانواده‌هایشان به شهادت رسیدند و علی و حسن بیات نیز از جمله آنها بودند. علی بیات از رزمندگان دوران دفاع مقدس بود و سال‌ها در آرزوی شهادت می‌سوخت. او نهایتاً این سـعادت را در کنار فرزندش حسن کسب کرد که او نیز به عنوان یک نیروی اطلاعات- عملیات فراجا در مناطق مرزی در جست‌وجوی شهادت بود. حسین بیات، فرزند شهید علی و برادر شهید حسن بیات در گفت‌وگو با «جوان»، برگ‌هایی از زندگی این پدر و پسر شهید را روایت می‌کند.

■■■

برادر شهیدتان شروع کنیم. ایشان متولد چه سالی بودند و چطور وارد نیروی انتظامی شدند؟

حسن، متولد دوم بهمن‌ماه ۶۵ همزمان با بمباران شهر زنجان توسط نیروهای بعثی در این شهرستان به دنیا آمد. برادر کوچک‌ترم بود و من چهار سالی از او بزرگ‌ترم. شهید علاقه بسیاری به من که برادر بزرگش بودم، داشـت و به نوعی الگویش در زندگی بودم. قبل از استخدام در فراجا، هر دو عضو بسـیج بودیم و در عین حال در کارهای پیمانکاری فعالیت داشتیم. من خودم در سال ۸۸ در رسته پلیس راهور به استخدام نیروی انتظامی درآمدم. یک سال بعد هم حسن وارد نیروی انتظامی شد و در رسـته اطلاعات- عملیات در شهرسـتان پیرانشهر استان آذربایجان‌غربی مشغول به خدمت شد.

البته باید به این نکته اشاره کنم که حسـن در تمام دوران نوجوانی و جوانی در بسیج خدمت می‌کرد و خیلی هم مخلصانه کار می‌کرد. برادرم در خانواده نیز بسیار مهربان بود و به مناسبت‌های مختلف برای خانواده هدیه می‌خرید. در مشکلات در کنار آنها بود، حتی به اهالی محل نیز در مشکلاتشان یاری می‌رساند.

همیشـه خندان بود و می‌گفت باید همه جمع خانـواده در کنار هم باشیم. به یاد ندارم که او از کسی دلگیر شده باشد. اخلاقش طوری بود که کدورتی به دل نمی‌گرفت. خنده‌رو بود و به همه کمک می‌کرد. با هر کی یک بار سـلام و علیک می‌کرد تا آخر عمرش با او رفیق می‌شد و در کنارش بود.

زنجان شهر محبان آقا امام حسین(ع) است. الان هم که در ایام محرم قرار داریم. شهید از لحاظ تقید مذهبی چه رفتارهایی داشت؟

حسن از دوران کودکیش تا زمانی که به شهادت رسید، در ایام محرم علاوه بر پوشیدن لباس مشکی و اقامه عزاداری، اقدام به امر به معروف و نهی از منکر می‌کرد. علاوه بر آن در ایام محرم پول توجیبی خودش را صرف کمک به محرومان می‌کرد و حتی اگر قرار بود جایی نذری بدهند، علاوه بر کمک مالی مواد غذایی مورد نیاز را تا حدی که می‌توانسـت تأمین می‌کرد. یادم است برادرم برای افرادی که توان خرید لباس سیاه نداشتند لباس تهیه می‌کرد. خلاصه خاطرات خوبی را برای این ایام از خود بر جای گذاشت، به‌طوری که همه از او به نیکی یاد می‌کنند. امسال در ایام محرم، مکان‌هایی که اقامه عزا بود از شهید حسن بیات به نیکی یاد می‌کنند، حتی عکس او را در مسجد و تکیه محل و علامت‌ها نصب کرده‌اند. با وجود اینکه برادرم در تمام طول سال به فکر نیازمندان بود، اما معتقد بود کمک کردن در این ایام ثواب بیشتری دارد. خلاصه دو ماه محرم و صفر برای برادرم از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود.

شهید حسن بیات نفر سمت چپ در کنار برادرش حسین بیات

محل شهادت برادرتان پیرانشهر است. چند سال بود که آنجا خدمت می‌کرد؟

حسـن در محل کارش جدی بود و وظیفه محوله‌اش را به نحو احسن انجام مـی‌داد و فرماندهانـش از او راضی بودند. برادرم ۱۳ سـال در منطقه مرزی سرو در پیرانشـهر خدمت می‌کرد. آنجا نقش مهمی در برخورد با قاچاقچیان اسـلحه و موادمخدر داشت و با این افراد مبارزه می‌کرد. فعالیت‌های برادرم در مواجهه با اشـرار و قاچاقچی‌ها طوری بود که همواره مورد تشـویق فرمانده‌اش قرار می‌گرفت. شهید حتی به نیروهایش کمک می‌کرد تا مانند او موفق عمل کنند. در حالی که پس از سه سال مأموریتش تمام می‌شد، اما علاقه به کار و موفقیتش در امور موجب شـد تا هیچ وقت تقاضای انتقالی نکند و همیشه مورد تشویق قرار می‌گرفت. این در حالی بود که قاچاقچی‌ها بارها او را تهدید به قتل کرده بودند، اما این موضوع هیچ اثری در حسن نداشت و او را در انجام مأموریت‌های محوله راسخ‌تر می‌کرد. یکی از ویژگی‌های برادرم کمک به همکارانش بود و اگر کسی مشکلی داشت با تمام توان اقدام به حل این مشکل می‌کرد. اگر خودش هم نمی‌توانست کمکی بکند، از کسانی که می‌توانستند کمک می‌گرفت تا مشکل همکارانش را تا حد امکان برطرف کند.

از نحوه شهادتش برایمان بگویید.

اسـفندماه برادرم برای انجام کارهای شـخصی‌اش در مرخصی بود. فرمانده‌اش از او خواست تا چند روز دیگر در مرخصی باشد و کارهایش را انجام دهد، اما برادرم پس از شـنیدن خبر شهادت رهبر شهیدمان تمام کارهایش را ناتمام رها کرد و گفت باید در سرکارم حاضر شوم چرا که آنجا به من نیاز دارند.

از آنجا که برادرم زیاد رانندگی نمی‌کرد و زود خسته می‌شد، به او گفتم مرخصی می‌گیرم و با تو به منطقه می‌رویم، اما وقتی همسرش پیشنهاد داد من همراهی‌اش کنم، قبول نکرد و با اصرار، پدرم شهید علی بیات با او همراه شد. ساعت ۱۱ صبح روز ۱۰ اسفندماه حسن به اتفاق پدرم به سمت پیرانشهر به راه افتادند. در طول مسیر چون دلهره داشتم بارها به آنها زنگ زدم تا احوالشان را بپرسم. وقتی رسیدند، حسن به من زنگ زد و در خصوص بمباران زنجان از من سؤال کرد. گفتم همه ما در صحت و سلامت هستیم.

خلاصه گذشت و به روز ۱۲ اسفند رسـیدیم. بعدازظهر آن روز دلهره عجیبی داشـتم. برای همین به حسـن زنگ زدم، اما نه حسن و نه پدرم هیچ کدام جواب ندادند. تا اینکه یک ساعت بعد تلفنی از طریق دوستانش در جریان شهادت برادر و پدرم قرار گرفتم.

با شنیدن این خبر فوراً به سمت پیرانشـهر راه افتادم و در آنجا بود که متوجه شـدم وقتی پدر و برادرم در خانه سازمانی محل سکونت‌شان استراحت می‌کردند، مورد حمله قرار گرفته و به شهادت رسیده‌اند. این در حالی بود که پیکر هر دوی آنها بر سالم بود. اما بر اثر سوختگی شدید شده بودند. خاطره‌ای که جای دارد در اینجا از برادرم حسن نقل کنم، این است که همیشه قسـمت فوت در شناسنامه‌اش را نشان می‌داد و می‌گفت: داداش یک روز می‌شود اینجا به جای فوت مهر شهادت نقش ببندد و آخر هم به آرزویش رسید.

> برادرم به عنوان یک نیروی فراجا سـال‌ها در مناطق مرزی خدمت کرد و به گشت‌زنی در آن مناطق پرداخت. او سال‌ها به دنبال شهادت در سرحدات کشورمان بود. از سوی دیگر حسن دست‌پرورده پدری چون شهید علی بیات بود که بارها به عنوان یک رزمنده به جبهه‌های دفـاع مقدس رفته بود

گویا برادرتان قبل از شهادتش هم در حین خدمت به عنوان پلیس، دچار مجروحیت شده بود.

حسـن پارسـال هنگامی که برای انجام مأموریت به اطراف کوه‌های عراق رفته بود، بر اثر سـرخوردگی پایش، به داخل رودخانه می‌افتد. چون شـدت موج رودخانه زیاد بود، آب او را چند کیلومتر آن طرف‌تر می‌برد. پس از ساعت‌ها یک چوپان او را می‌بیند و نجات می‌دهد. البته آن زمان به‌رغم همه اقدامات پلیس، وقتی مدتی از حسن خبری نشد، فکر کرده بودند که حسن شهید شده است، اما مدتی بعد برادرم صحیح و سالم پیدا می‌شـود. یک بار هم بر اثر واژگونی خودرویش در هنگام مأموریت، تاندون پاهایش پاره شـده و کمرش دچار آسیب دیدگی می‌شود. با وجود این هیچ وقت از بار مسئولیت، شانه خالی نمی‌کرد. به قول سـردار خوش‌اخلاق معاون هماهنگ‌کننده سازمان اطلاعات فراجا، حسـن شـهید زنده بود. برادرم علی‌رغم تمامی این حوادث و مجروحیت‌هایی که پیدا کرده بود، حاضر به درمان نبود و می‌گفت: کار واجب‌تر از درمان است.

شهید حسن بیات در محل کارش

از پدر شهیدتان بگویید.

پدرم علی‌آقا متولد دوم اردیبهشـت سـال ۴۱ در زنجان بود. شغل اصلی‌اش کار در سازمان آب منطقه‌ای زنجان بود که به دلیل تخصص و وظیفه‌شناسی، ۳۹ سال در این سازمان خدمت کرد. همچنین با وجود اینکه از خدمت سربازی معاف شده بود، اما وظیفه خود می‌دانست تا در دوران دفاع مقدس در جبهه‌ها حضور جدی داشته باشد.

مخصوصاً در عملیات آزادسازی خرمشـهر و عملیات مرصاد حضور چشمگیری داشتند. مدتی نیز به عنوان سنگرساز بی‌سنگر در جبهه‌های جنگ تحمیلی هشت ساله حضور جدی داشت.

در مورد خصوصیات اخلاقی پدرم باید بگویم هیچ وقت نماز شـبش ترک نمی‌شد. اهل خانواده را هم به خواندن این نماز تشویق می‌کرد. البته باید بگویم چون خانواده در آن موقع از شب استراحت می‌کردند، مزاحم خواب آنها نمی‌شد و برای استفاده از روشنایی، تلویزیون را روشن می‌کرد و با قطع صدای آن، نماز شبش را می‌خواند. در کل باید بگویم پدر شهیدم اهل دعا و راز و نیاز با خدا بود. همچنین عاشق واقعی ولایت بود که این موضوع را می‌توانستی در رفتار و کردارش ببینیم.

پدرم همواره ما را به داشـتن تقوا سـفارش می‌کرد و به من می‌گفت که در زمان جریمه کردن به عدالت رفتار کنم. مبادا که رشوه بگیری. خلاصه باید بگویم از کودکی ما تا زمانی که شـهید شد ضمن تشویق ما به کارهای خوب و نیک، خودش و مادرم بهترین مشوق ما در طول زندگی بودند.

چه خاطرات خاصی از پدرتان دارید؟

پدرم از رزمندگان دوران دفاع مقدس بود و سال‌ها در آرزوی شهادت می‌سوخت. نمی‌دانم وقتی که در جبهه‌های جنگ تحمیلی هشت ساله حضور داشت چند بار تا مرحله شهادت رفته بود؟ اما قسمت بود که بماند و نهایتاً توسط شقی‌ترین افراد روی زمین که همان محور امریکایی- صهیونیستی است به شهادت برسد. شهید علی بیات یک انسان مخلص و در عین حال سـر به زیر و بی‌ادعایی بود. در رفتارش تظاهر نداشت. عشق به آقای مان امام حسین(ع) در روح و جانش نهادینه شده بود و به عنوان یک رزمنده دفاع مقدس، آرزوی زیارت کربلا را داشت، اما تا سال‌های پایانی عمرش قسمت نشده بود که به کربلا برود.

پدرم تا سن ۶۳ سـالگی به کربلا نرفته بود. اما سـال گذشته آقا امام حسـین(ع) ایشـان را طلبید و دو بار به کربلا رفت. شاید این سفرها مقدمه‌ای بود تا او را هرچه بیشتر آماده شهادت کند. پدرم با اینکه سنی از او گذشته بود، اما بارها به ما و دوستانش می‌گفت که شهید می‌شود. ما با خنده می‌گفتیم حالا که جنگ نیست، اما او همواره بر شهید شدنش تأکید داشت. نمی‌دانم شاید چیزی می‌دانست که ما از آن بی‌خبر بودیم، حتی در ماه مبارک رمضان نیز به خانواده گفته بود که امسال آخرین ماه رمضان برای من است. یک ماه از این حرفش نگذشته بود که در جنگ تحمیلی ۴۰ روزه به شهادت رسید.

یادم است یک‌بار پدرم یک کلیپ به ما نشان داد که در آن آیه‌ای از قرآن خوانده می‌شد که در مورد شهادت بود. پدرم این کلیپ را ضبط کرده و بارها تماشا می‌کرد. بعد از شهادتش وقتی بالای سر جنازه سوخته‌اش رسیدم، در حالی که به شدت متأثر بودم، با خود گفتم بالاخره به آرزویت رسیدی و شهید شدی.

سخن پایانی.

شهادت سعادتی است که نصیب هر کسی نمی‌شود. برادرم به عنوان یک نیروی فراجا سال‌ها در مناطق مرزی خدمت کرد و به گشت‌زنی در آن مناطق پرداخت. اگـر از زاویه دیگری نگاه کنیم، او سـال‌ها به دنبال شهادت در سرحدات کشـورمان بود. از سوی دیگر حسن دست‌پرورده پدری چون شهید علی بیات بود که بارها به عنوان یک رزمنده به جبهه‌های دفاع مقدس رفته بود. همنشینی با چنین پدری و نشستن پای خاطرات او از دوران جنگ تحمیلی، یک فضای خاصی در خانواده ما درست کرده بود. حسن هم در جمع ما بیشتر با پدر انس داشت و راه و رسـم او را در زندگی در پیش گرفته بود. حضور برادر شهیدم در فراجا اولین گام‌های او برای رسیدن به سعادت شهادت بود. اما نکته‌ای که برایم عجیب است این است که چرا پدرم باید برادرم را در آخرین سفر زمینی‌اش همراهی می‌کرد؟ ابتدا قرار بود من همراه برادرم به پیرانشهر بروم، اما جای من و پدرم عوض شد و او حسن را در آخرین سـفر همراهی کرد. در همه اینها نشانه‌هایی وجود دارد. بابا باید در این سـفر حسـن را همراهی می‌کرد و این پدر و پسر که آرزوی شهادت داشتند، با هم به آرزوی‌شان می‌رسیدند و در شهادت همدیگر را همراهی می‌کردند. خدا رحمتشان کند و ان‌شاءالله شفیع ما در آن جهان باشند.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۷۶۳۲

	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱		■							■						
۲					■					■					
۳						■					■				
۴				■				■				■			
۵			■						■					■	
۶		■					■						■		
۷					■					■					■
۸				■				■				■			
۹	■					■					■				
۱۰			■						■					■	
۱۱		■					■						■		
۱۲				■				■				■			
۱۳					■					■					
۱۴						■					■				
۱۵							■							■	

از راست به چپ

■ ۱- در سال ۱۸۱۳ در پی عهدنامه ترکمنچای به عنوان مرز ایران و شوروی سابق برگزیده شد- سرزمین هانیبال ■ ۲- رود بزرگ فرانسه- راهراه- لوچ ■ ۳- اصرار کردن- شجاع- از شهرهای بلژیک ■ ۴- میوه خشکبار- از انجیل‌ها- رنگ- سخن بیهوده ■ ۵- اندک- واحد شمارش توپ- تجهیز شده ■ ۶- زمان یا مکان ملاقات- اتومبیل ایتالیایی- پراکندگی ■ ۷- زین و برگ اسب- پاتوق- خداحافظی ■ ۸- خطای ورزشی- جوش‌های ریز پوست- شادمانی- پشت سر ■ ۹- ضروری- پرنده سحرخوان- ترس ■ ۱۰- زنده- جای عمیق در آب- کودن ■ ۱۱- ورم- میوه تابستانی و آبدار- ضمیر مخاطب ■ ۱۲- پدر حضرت ابراهیم- درد چشـم- خالی- نام قدیم سوریه ■ ۱۳- تضمین خسارت- قهوه‌خانه فرنگی- موش صحرایی ■ ۱۴- مهاجم افسـانه‌ای اسـبق رئال مادرید- صحرانشین- شهری در گیلان ■ ۱۵- ظرف سفالی- زمین ورزش جودو

از بالا به پایین

■ ۱- سرگردان و مشخص نبودن وظیفه- مسئول امور مالی ■ ۲- اندازهٔ صدای هر سیستم صوتی- سفیدپوست- پدر مرداویچ ■ ۳- آسـوده- واحد شمارش یخ- از پیامبران الهی ■ ۴- پشت سـر- تقطیر گیاهان- برخلاف میل کسی- گیاه مقدس زرتشتیان ■ ۵- کاخی در اسپانیا- گذران زندگی- قدم یکپا ■ ۶- مخفف هستم- نرده چوبی یا فلزی- بهره و نصیب ■ ۷- سانحه- سست گردانیدن- جایگاهی در جهنم ■ ۸- دلو- عدد آسمان‌ها- پیوستگی و ارتباط- مرگامرگی حیوانات ■ ۹- آمدن خیال در خواب- سالک- اثر شاتوبریان ■ ۱۰- خدای هندو- بندرگاه- هنوز انگلیسی ■ ۱۱- اسم آذری- زخم دیده- شهری در اسـتان قزوین ■ ۱۲- نقره- چهارشاخ خرمن برباد ده- گوارا- شیشه آزمایشگاه ■ ۱۳- شهر مسجد کبود- قلعه- نوعی خوراک ایرانی ■ ۱۴- ایالتی در امریکا- از سوره‌های کتاب هدایت- اثر سوختگی ■ ۱۵- التهاب و عفونت لثه- حرکت آهسته در نمایش فیلم

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

			۱					۳
۲					۴			۱
۸					۵			۷
	۴			۶		۲		
	۵			۱		۸	۶	
	۷			۸				
		۹					۴	
		۵					۱	
			۶		۸		۵	

[illegible]	[illegible]	[illegible]	۷	[illegible]	[illegible]	۱	[illegible]	۸
[illegible]	۱	[illegible]	۸	[illegible]	[illegible]	[illegible]	۷	[illegible]
۷	[illegible]	۸	۱	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	۱	[illegible]	۷	[illegible]	[illegible]	۸	[illegible]
[illegible]	[illegible]	۷	[illegible]	۱	۸	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	۸	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	۷	[illegible]	۱
۸	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	۱	۷
۱	[illegible]	[illegible]	[illegible]	۸	۷	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	۷	[illegible]	[illegible]	[illegible]	۱	۸	[illegible]	[illegible]

جدول کلمات متقاطع

پاسخ جدول شماره ۷۶۳۱

	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	خ	ل	ی	ج	ف	ا	ر	س	■	گ	ر	ا	ف	ی	ت
۲	ا	■	ب	ا	ق	ر	ی	■	م	ر	ی	■	ک	ا	ر
۳	ک	ز	■	م	ر	ا	■	ق	ی	ا	م	ت	■	ل	ب
۴	س	ن	ج	■	ه	■	ل	ق	■	ز	ی	ر	ه	■	ت
۵	ت	ب	س	م	■	ف	ت	ن	ه	■	ا	م	ی	ن	■
۶	ر	و	د	■	ک	ا	ر	و	ا	ش	■	ه	م	د	ل
۷	ن	ر	■	س	ی	ن	و	س	■	ی	ب	■	ن	ا	ن
۸	ش	■	ک	ا	س	ت	ن	■	خ	ر	ا	ب	ه	■	گ
۹	ی	ز	د	■	ت	ز	■	ن	ا	م	ر	د	■	ج	ا
۱۰	ن	ا	خ	ن	■	ی	ک	ه	ت	ا	ز	■	د	ا	ن
۱۱	■	غ	د	ی	ر	■	ت	ا	و	ل	■	م	ر	ن	د
۱۲	د	■	ا	ک	ش	ن	■	د	ن	■	د	■	ه	و	ا
۱۳	ی	د	■	و	ا	ر	د	ه	■	س	ر	خ	■	ر	خ
۱۴	ر	ن	ج	■	د	م	ا	■	ت	ب	خ	ی	ر	■	ت
۱۵	ک	ا	ر	ا	ت	ه	■	پ	ر	و	ت	س	ت	ا	ن